

میز (MIZ): شیئی چهارگوش که از طریق آن قدرت و مردم اداره می‌شوند. اندازه آن با میزان قدرت صاحب آن ارتباط دارد. انواع مختلف دارد. میزگرد: محل کاهش اختلافات. میز ریاست: محل تصمیم‌گیری. میز کنفرانس: محل توافق بر سر اداره قدرت: زیرمیزی: پولی که برای خریدن قدرت می‌پردازند. میز ناهارخوری: وسیله مصرف قدرت. میز تحریر: وسیله تحکیم یا انتقاد از قدرت.

میکروفون (MIKROFON): وسیله‌ای برای ثبت صداهای ضروری و عدم پخش صداهای مشکوک.

موازی (MOVAZI): دو خط که هرگز به هم نمی‌رسند مگر اینکه مسئولان در این مورد دستوری صادر کرده باشند. موعظه (MOEZEH): پند و اندرز. سخنانی اخلاقی که توسط یک سخنران عنوان شود و بلافاصله پس از بیان آن همه مشکلات حل شود و همه انسان‌ها اصلاح شوند.

میترا (MITRA): فرشته مهر و محبت. موضوعی که هر گاه محققان تاریخی یا فمینیست‌ها سوژه کم می‌آورند به آن اشاره می‌کنند.

میرغضب (MIRGHAZAB): جلاد. خشونت طلب سابق. یکی از بنیانگذاران سنتی محافظ قتل‌های قدیمی.

ن

می زند و کارهای بد بد می کند.
ناطق (NATEGH): نطق کننده. کسی
که در عرض ده دقیقه در مورد مشکل
نفت، مشکل ته‌اجم فرهنگی،
خطرات ضدانقلاب، ضرورت مبارزه
با استکبار و کشیدن جاده اردبیل به
آستارا همه چیز را می گوید. انواع
ناطق: ناطق پیش از دستور، ناطق پس
از دستور، ناطق در حین دستور،
ناطقی که به او دستور داده شده است.
نباش (NABBASH): آن که نبش قبر
کند. کار فرهنگی. رسیدگی به امور
اموات. کسی که جند و آباء
روزنامه نگاران را از قبر بیرون بکشد و

نـاسزا (NASEZA): سر مقاله.
یادداشت. نقد.

ناسیونالیست (NASIONALIST):

ملی گرا. کسی که خودش را فروخته
است. مخالف ما. مردی که چهل سال
است یک حرف را تکرار می کند.

ناشی (NASHI): مدیر. کسی که از
طرف مسئولان امر برای مدیریت
یک سازمان مهم و حساس انتخاب
شده است. متعهد. با صلاحیت. معلم
اخلاق. کسی که در حین مدیریت
کردن آموزش می بیند.

نـاصح (NASEH): نصیحت کننده.
کسی که حرف های خوب خوب

افشا کند. در توپخانه از آن استفاده کنند. جهت کشف هویت استفاده می شود. برنامه هویت. برای گور به گور کردن دشمن مرده و کشتن مجدد او استفاده می شود.

نقراشیده (NATARASHIDEH): با نخراشیده می آید. زمخت. خشن. کت و کلفت. آدمی که در کمال خشونت رفتار می کند. ضرب المثل ترکی: میکنی چو خدی، غیرتی یو خدی. لات بی سروپا. خشونت طلب. استعمال این افراد برای مبارزه با اصلاحات مفید است.

نتیجه گیری اخلاقی

(NATJEH-GIRI-E-AKHLAGHI):

کار ببوده، کار بی فایده، عمل اضافی. اصل قضیه.

نجیب (NAJIB): اصیل. اصولی. اصولگرا. عقیف. کسی که بدون این که به آدم نگاه کند پدر او را در می آورد. قاتلی که حتی موقع آدم کشتن هم خجالت می کشد به چشم مقبول نگاه کند. خجالتی. در مورد اسب به کار رفته است.

نچ نچ (NOCH-NOCH): صدایی که در اثر دیدن تلویزیون یا خواندن روزنامه های راست یاس شنیدن سخنرانی از آدم در می آید.

نخاله (NOKHIALEH): تحفه تُرنا.

کسی که از زمین و آسمان طلبکار است. این موجود سال ها پیش کارهایی کرده و تا عمر دارد مزد آن کارها را می خواهد از همه بگیرد. نور چشمی در ۱۸ سالگی سردبیر، در ۲۰ سالگی مدیر عامل، در ۲۲ سالگی وزیر و در ۲۳ سالگی سفیر شده است. مثال: علیمردان خان.

بیت:

داشت عباسقلی خان پسری

پسر بی ادب و بی هنری

نام او بود علیمردان خان

کلفت خانه ز دستش به امان

کسی که گمان می کند جهان به خاطر

او خلق شده است. لوس و تُر. فورو.

نخبه (NOKHBEH): برگزیده. خبیره.

همه به او احترام می گذارند ولی کسی

به حرفش گوش نمی دهد. هر کس ما

را تأیید کند نخبه است و هر کس

نخبه باشد موظف است ما را تأیید

کند. واجب القتل. کسی که بعد از

خدمت برکنار می شود.

نخ دادن (NAKH DADAN): کسی را به

دعوا کشاندن. کسی را تحریک کردن.

گوشی به دست کسی دادن. هدایت

کردن. ارشاد کردن. سرنخ به دست

کسی دادن. نخ را تکه تکه کردن و به

دست کسی دادن. طناب دادن به کسی

برای آنکه با آن کسی را خفه کند.

مختلف. کسی را به دنبال نخود سیاه فرستادن: عمده کردن مسایل خارجی در موافقی که جناح محافظه کار کم می آورد. نخودی: آن که سوابقش از خودی‌ها بیشتر است، اما زیاد حرف می زند. در مقابل خودی و غیر خودی آمده. انواع: فرنگی، سیاه، نخودچی، سبز. با آن فال می گیرند و معمولاً در هنگام این نوع فال پولدار می شوند. نخودی خندیدن: خندیدن کسانی که خودی نیستند. نخودچی: نیروهای غیر خودی نسل دوم (زیر هجده سال). نخود سبز: نیروهای غیر خودی طرفدار محیط زیست. نخودفرنگی: نیروهای غیر خودی غربزده.

نخیل (NAKHIL): نخل با الهجه آذری. نخل. در صورت کوتاه بودن دست خرما بالای آن قرار می گیرد. محل سکونت مسئولان.

ندامت (NEDAMAT): پشیمانی. در اثر فشار به وجود می آید. آگاهی ناشی از فشار ممتد. توبه. نام یک پیچ. تغییر موضع ناشی از تغییر مسیر.

ندانم کاری (NADANAM KARI): فعالیت اداری. در اثر بیست سال کار مداوم به وجود می آید. اتفاقات روزمره.

نر (NAR): مذکر. جنس اول. کسی که

راهنمایی قاتل برای کشتن مقتول. از طناب برای خفه کردن کسی استفاده کردن. سر قرقره یا کلاف یا کاموا را به دست گربه دادن تا بازی کند. نخ قرقره را باز کردن و دور کردن کسی پیچاندن. اشاره کردن. چشمک زدن. یک سیگار به کسی دادن. قرقره فروشی. کار دیپلماتیک

نخست وزیر (NOKHOST VAZIR):

رئیس وزیران. رئیس الوزرا. صدراعظم. یک مقام در قانون اساسی. در صورت اختلاف در مورد انتخاب او یا نبودن نخست وزیر مورد توافق آن را از قانون اساسی حذف می کنند.

نخستین (NOKHOSTIN): اولین. انسان نخستین: آدم‌هایی که با چماق به سر و کله هم می زدند. قبل از عصر قانون. انسان جامعه بدوی.

نسخ نما (NAKH NAMA): رنگ و رو رفته. مندرس. سیاست‌های تبلیغاتی. حرف‌های تکراری. کاری که دائماً تکرار کنند. بوق ممتد. حرفی که سال‌هاست می شنویم.

نخود (NOKHOD): یکی از حبوبات که با آن غذا درست می کنند. یک واحد وزن. با تکرار آن هر کسی به خانه خودش می رود. نخود هر آشی شدن: دخالت در مسایل جناح‌های

بدون هیچ دلیلی از خودش خوشش می آید. در صورت ماندن زنان در خانه زاییدن شیراز نر احتمال دارد. انواع: نره غول، نره خر. مقابل ضعیفه. جمله قصار: خاک بر سرت، بدبخت! مثلاً تو مردی؟!

نرخ (NERKH): بها، قیمت. آنچه دایماً تغییر کند. در صورتی که دولت دست روی هر چه بگذارد نرخ آن افزایش یابد. انواع: دولتی، آزاد، شناور بیت:

اینم مثل اونه، ولیکن نرخش گروه نزول (NOZOOI): فرود آمدن. پایین آمدن. خوردن آن باعث توسعه اقتصادی می شود. بهره، ربا. نزولخوار: انسان محترم، شریف، اصولگرا، مورد تأیید، خیر.

نسبیگرا (NESBI GERA): مخالف مطلقگرا. پلورال. مسئله دار. التقاطی. کسی که معتقد است عقل چیز خوبی است. عامل استکبار جهانی. مثال: سروش، مخملباف، شمس الواعظین، مردم.

نسیان (NESIAN): فراموشی. حالتی که نامزدهای انتخاباتی پس از انتخاب شدن به آن دچار می شوند. در اثر وعده دادن و عمل نکردن تقویت می شود.

نشاط (NESHAT): سبکی. چالاکی. شادی یافتن. نام یک روزنامه که توقیف شد. در آن عکس شمس الواعظین چاپ می شد. لانه جاسوسی. وجود آن در ایام عزاداری و قبل و بعد از آن خوب نیست. بنا نشاط: کسی که روزنامه نشاط خریده است. نشاطمند: کارمند روزنامه نشاط. مسئله دار. معلوم الحال. مجهول الهویه. موجودی که نیمه پنهانش معلوم نیست. شادی. خوشحالی. صفت کسی که دائماً گریه نمی کند. خروس بی محل. یک نوع پرنده که در عروسی و عزا سرش را می برند. گریه مرتضی علی. ضرب المثل: از این ستون به آن ستون فرج است.

نظارت استصوابی

(NEZARAT-E-ESTESVABI): نوعی نظارت. یک وسیله برای تبدیل یک چیز به هرچیز دیگر. تبدیل کننده. انواع پیروزی را به انواع شکست تبدیل می کند. جهت تبدیل دوم خرداد به بیست و دوم اسفند قابل استفاده است. مردم را به سوی اجرای امر صواب راهنمایی می نماید. ضرب المثل عامیانه: کاری بکن بهر صواب، هم سیخ بسوزه هم کباب. نظر مردم (NAZAR-E-MARDOM):

باج گرفتن. کاری که شهروند درجه یک در مورد شهروند درجه دو انجام می دهد. سرکیسه کردن.

نق زدن (NEGHZADAN): کار سیاسی. واکنش منطقی آدم عاجز در مقابل آدم زورگو. کاری که اکثریت خاموش در مقابل اقلیت انجام می دهند. فاعل: نق نقو. مبارزه منفی.

نگارخانه (NEGARKAHNEH): نقاش خانه. گالری. محل قرنی بازی نقاشان تازه کار. جایی که در آن با ادا و اطوار نقاشی ها را نگاه کنند و حرف های نامربوط بزنند.

نگهبان (NEGAHBAN): مواظبت کننده. محافظت. در دوران محافظه کاری کاربرد دارد. نوعی محافظه کار. یک نوع شورا.

نمایشگاه (NAMAYESHGAH): محل نمایش دادن. محلی که هرچیز وارد آن می شود، برق می زند. محل حرف زدن در مورد اشیایی که باید فروخته شوند. جمله قصار: این ماشینه مال به خانوم دکتر بود که باهاش می رفت مطب و می آمد. ترکیبات: حُسن خوبی. صفر کیلومتر. مثل عروسه. آکبند. فابریک. محل خوردن قسم دروغ.

نماینده (NAMAYANDEH):

فراموشکار. کسی که در مورد همه

نظر مسئولان تشکیلات. پسرعمو، پسرخاله، نظر بلقیس خواهر زن عمو، جمعیت ایران طبق سرشماری واحد نظرسنجی صدا و سیما هفت میلیون نفر است.

نفرین (NEFRIN): حداقل کاری که از یک موجود ضعیف در مقابل یک موجود زورگو برمی آید. مثال: الهی جز جیگر بزنی، الهی به زمین گرم بخوری، انشاءالله سر تخته بشورنت، انشاءاله دودمانت به باد بره.

نفوذی (NOFOOZI): نفوذکننده. داخل شونده. واردشونده. کسی که وارد می شود تا اطلاعات به دست بیاورد. نفوذی معمولاً با کت و شلوار و کراوات وارد می شود که مخالفانش حتماً از نفوذ او بو ببرند. کسی که هیچ اتهام دیگری به او نمی چسبد.

نقدی (NAGHDI): به نرخ روز. آنچه به وجه رایج خریدده شود. آنچه قیمتش فی المجلس پرداخته شود. یک نوع معامله. یکی از انواع کمک. انواع دیگر: جنسی، دولتی و بین المللی. معاملات زیرزمینی به این صورت انجام می شود.

نقره داغ کردن

(NOGHREH DAGH KARDAN):

نوعی داغ کردن. جریمه کردن کسی به خاطر اینکه دیگر پل و خیابان نسازد.

چیز حرف می زند جز موضوع کارش. مستضعف. با صلاحیت. انقلابی. کسی که برای حل مشکلات مردم انتخاب شده، اما معمولاً مشکل خودش زودتر حل می شود. چی فکر می کردیم چی شد؟

نمشک (NAMESHIK): همان تمشک است که نقطه اش افتاده است. نوعی میوه جنگلی که نقطه اش افتاده است. با نوع نقطه دار آن مریبا درست می کنند.

نمک (NAMAK): ماده ای سفید رنگ و شور که به غذا می زنند تا قابل مصرف شود. با نمک، خوشمزه. شورش را درآورد؛ در مصرف نمک زیاده روی کرد. نمک گیر شدن: استفاده از وام دولتی، نمک بحرام: استحاله شدن، کناره گیری از مواضع روز. نمک پرورده: کسی که برای مدت طولانی از سهمیه استفاده کرده است. نمکین: کسی که تغییر موضع نمی دهد. نمکدان شکن: شرکت در جنبه دوم خرداد. نمک شناس: کسی که با اصولگرایان مخالف است.

نمودار (NEMOODAR): تصویری که نشان می دهد که چقدر همه چیز، به خوبی پیش رفته است. گزارش کار تصویری. اسم مصدر نمودن. همیشه و در هر حال رو به بالا حرکت

می کند. از آن استفاده می کنند تا مشت محکمی به دهان مخالفان بزنند. دروغ زیبا. نمودار مثل آمار می ماند، همه چیز را نشان می دهد غیر از چیزهای اصلی. در شرایط استیضاح استعمال آن مفید است.

نمودن (NEMOODAN): نمایش دادن. نشان دادن. فاش کردن. افشا کردن. افتتاح نمودن. نمایش افتتاح داد: دیدار نمود، نشان داد که در حال دیدار است.

نوفر (NONOR): لوس. بی مزه. دائم الاستعفا. موجود بی عرضه ای که سال هاست سرکار است و برای هر کاری که انجام نمی دهد از مردم طلبکار است. مسئول پذیرش. مسئول اطلاعات ادارات.

نوفر (NONOR): لوس، بی مزه، دائم الاستعفا، موجود بی عرضه ای که سال هاست سرکار است و برای هر کاری که انجام نمی دهد از مردم طلبکار است. مسئول پذیرش. مسئول اطلاعات ادارات.

ننه (NANEH): مامان سابق، مادر سابق، مامی اسبق، مامان جون اسبق، والد.

پیت:

پشت دروند اخنی نه

با خوب و بدم ساختی نه

لهجه ادا می کند. کسی که چنان پشت فرمان ماشینش می نشیند که انگار خودش آن را اختراع کرده است. قرتی بالهجه. یا خودش دزد بوده یا پدرش. نان به نرخ روز خور. زنی که با موبایل خبر مهمانی اش پشت پا را به همسایه اش بدهد.

نویسنده (NEVISANDEH): فلک زده. بدبخت. بیچاره. چوب دو سر طلا. آواره. کسی که حق حرف زدن ندارد. متهم. ر.ک. نوشتن.

نه (NAH): جوابی که مسئولان در مقابل انتظارات مردم می دهند.

نهاد انقلابی

(NAHAD-E-ENGLIHLABI):

جایه جایی حساب و کتاب. محلی که در آن با دمپایی راه می روند و تصمیمات خیلی مهم می گیرند. خروج پیژامه از زیر شلوار کارکنان آن لازم است. محل دیدن اخم بی دلیل. طرح کاد سازمان های اداری.

نهضت آزادی (NEHZAT-E-AZADI):

عامل کلیه مشکلات. گروهی که جمع آیند و هر مشکل به آنها منتسب شود. غیرقابل تغییر. گرفتار در مواضع سابق. جمع جبری ریش و کراوات. ر.ک. ابراهیم یزدی. هرکس بخواند به بهشت داخل شود یک فحش به آن بدهد واجب قربه الی الله.

نوپرداز (NOPARDAZ): آن که چیزی نو آورد. شاعری که به سبک نو شعر گوید. کسی که حرف های عجیب و غریب آهنگین بزند. آن که چشم خممار کند و آه کشد و گیس بلند کند و به فکر نجات بشریت باشد.

نوشتن (NEVESHTAN): اندیشه و نظری را به وسیله مداد یا قلم یا خودکار یا خودنویس بر روی کاغذ آوردن. کتابت کردن. تشریح کردن. بازی کردن با کلمات. باز کردن راه عوامل استکبار جهانی. جاسوسی کردن برای دشمن. ستون پنجم. اختلاس کردن. فساد اخلاقی. رفتار پلورالیستی کسی که نویسندگی می کند، دو حالت دارد یا لیبرال است یا بعداً لیبرال می شود. انواع نوشته: بیانیه، اعتراضیه، قرار بازداشت، نامه سرگشاده.

نوشدارو (NOOSHIDAROO): پادزهر. تریاک. دارویی که معمولاً پس از مرگ بیمار به دست می آید. روش حل مشکلات به وسیله دولت. معمولاً کمک های مالی جهانی و داخلی اینطور است.

نوکیسه (NOWKISEH): تازه به دوران رسیده. جدیداً دری به تخته خورده و یارو به جایی رسیده. کسی که اصطلاحات تهرانی و فرنگی را با

وارونه (VAROONEH): نحوه بیان اخبار رسمی، وارکون، بازگویی، برعکس، از اوان طرفی، معکوس، سروته، بی سروته.

واسطه (VASI TEH): میانجی، کسی که سعی می کند اختلافات را حل کند. کسی که یکی به میخ و یکی به نعل می زند. سوپاپطمینان، عامل حفظ بخش خصوصی سیاسی در مقابل افکار عمومی اجتماعی. کارگزاران، نوعی واشر برای قالب کردن مهره های کهنه.

واعظ (VAEZ): وعظ کننده، نصیحت کننده.

بیت:

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

والدین (VALEDEIN): پدر و مادر. موجوداتی که انتظار دارند کاری را که خودشان در جوانی انجام نداده اند بچه هایشان انجام دهند و کاری که انجام داده اند بچه هایشان انجام ندهند. عاق والدین: برخورد حذفی والدین، نوعی حق و تو برای والدین.

واه (VAH): واقعاً؟ چرا؟ ممکنه؟ فکر می کنی اینطوری باشه؟ عجب! خیلی عجیبه؟ کلمه تاکید یا حروف اضافه

یا نحوه اظهار نظر بانوان وقتی قرار است فرض کنیم که تعجب کرده اند.

وتو (VETO): حتی که نیروهای خودی در شورایی که نیروهای غیرخودی هم حضور دارند برای خودشان قائلند. جمع غیر منطقی استبداد و دموکراسی. ما اینیم.

وجاهت (VEJAHAT): عزت و حرمت. حالتی که بزرگان امیدوارند در میان مردم داشته باشند.

وجدان (VOJDAN): احساسی درونی که قرار است، بد و خوب اعمال را تشخیص بدهد. در اثر عدم استعمال از بین می رود. یک ندای درونی که دائماً می شنویم و به آن توجه نمی کنیم. چی هست؟

وحدت (VAHDAT): یکی شدن دو موجود یا دو جناح که می خواهند خرخره همدیگر را بچوند. معمولاً کسانی که قدرشان را از دست داده اند دست وحدت دراز می کنند و کسانی که دلشان می سوزد با آنان وحدت می کنند و پس از آن احساس می کنند عجب گولی خورده اند. پیشنهاد آدم زورگویی که قدرتش را از دست داده است برای نفس تازه کرده کردن و کسب قدرت و ادامه رفتار سابق.

وحشت (VAHSIAT): احساسی لازم برای ایجاد نجابت و آرامش در میان

خوردی‌ها و غیر خوردی‌ها. در فاصله‌ای که یک وحدت منتفی شده تا وحدت بعدی، مشاهده می‌شود. و خامت (VAKHAMAT): نتیجه سیاست‌های اقتصادی دولت.

ورشکسته (VARSHKASTEII):

کسی که در کار تجارت ضرر کرده است. ورشکسته سیاسی: کسی که احتمال می‌دهد قدرت سابق خود را به دست بیاورد، ولی دیگران یقین دارند که او قدرت سابق خود را به دست نخواهد آورد. ورشکسته سیاسی به تقصیر: کسی که وقتی سابقاً به او هشدار می‌دادند که «داداش! نکن این کارها رو»، گوش نمی‌کرد. کسی که دور قبل در انتخابات جزو نفرات اول بوده، ولی امروز جرأت نمی‌کند کاندیدا بشود.

وزارت (VEZARAT): محلی که در آن یک وزیر، تعدادی معاون، تعدادی مدیر کل و وزیر و تعدادی رئیس دایره و اداره و قسمت و تعدادی مسئول حراست و گزینش و تعدادی کارمند از تعدادی میز و صندلی استفاده می‌کنند و باعث افزایش هزینه و کاهش تولید می‌شوند. انواع: کشور، خارجه، ارشاد، بازرگانی و غیره. هر گاه که به دنبال عنوان وزارت چیزی اضافه نشود منظور وزارت

اطلاعات است.

وزین (VAZIN): سنگین. با محتوی. آزار دهنده. خسته کننده. کسالت آور. وصال (VESAL): به هم رسیدن. محل ملاقات بازجو و شهردار. نام یک زیر زمین.

وظیفه (VAZIFEII): کاری که انسان مکلف به انجام آن است، اما سر دیگران منت می‌گذارد. به وظیفه‌ام عمل می‌کنم: هر کار دلم بخواهد می‌کنم.

وقاحت (VEGHAT): احساسی که فرد در هنگام افشاگری دارد. لازم‌ترین روحیه برای سیاستمدار. کسی که در حال خندیدن دروغ می‌گوید. بی‌حیایی. گستاخی. وقیح: سیاستمدار موفق.

وقفه (VAGHFEII): واقعه‌ای که در جریان برنامه‌ریزی‌های اقتصادی ایران همیشه رخ می‌دهد.

وکیل (VAKIL): نماینده. کسی که نطق پیش از دستور ایراد کند. کسی که پس از دستور نطق نکند. کسی که در مورد سوراخ لایه ازون کشفیات جدید بنماید. کسی که هر چهار سال یکبار به فکر مردم بیفتد. وکیل مدافع: نوعی مجسمه که حضور او در دادگاه باعث ایجاد تنوع در دکوراسیون می‌شود.

ویلا (VILA): خانه ییلاقی. محل
توطئه. پایگاه عواملی و عناصر
معلوم الحال مشکوک وابسته به
بیگانه. نام سابق خیابانی در تهران.

ولرم (VELARM): آبی که نه سرد
است نه گرم. آبی که از کانال کارگزاران
گذشته باشد.
ویژه (VIZHEH): مخصوص.
وضعیت نیروهای خودی.

ه

کثرت استعمال تلویزیون پیدا می‌کند. ساده دل. صادق. بی سر و صدا. مطیع. آرام.

هاموار (HAAMVAR): هموار با گویش ارمنی.

هامواره (HAAMVAREH): همواره با گویش ارمنی.

های و هوی (HAY-O-HOOY): هیاهو. سر و صدا. نوعی موسیقی متن انسانی آنارشیستی برای جلوگیری از اجرای قانون.

هتاک (HATTAK): کسی که هویت دیگران را تعیین می‌کند. نویسنده نیمه پنهان. توپخانه چی. درید= دهان. درنده.

هاج و واج (HAI-O-VAJ): وضعیت مسردم در هنگام شنیدن نتیجه انتخابات.

هاری (HARI): یک نوع بیماری عصبی - روانی - سیاسی که یک موجود خشونت طلب پس از یک سخنرانی تحریک کننده به آن دچار می‌شود. علائم: عرق شدید، تمایل به گاز دادن، تمایل به گاز گرفتن، عربده و زوزه کشیدن. روش درمان: نشستن در وان آب سرد.

هالو (HALOO): کسی که تبلیغات را باور می‌کند. احساس سیاستمداران نسبت به مردم. حالتی که آدم در اثر

هتل (HOTEL): مهمانخانه. جایی که در آن بازجویی می‌کنند و یا اطلاعات رد و بدل می‌کنند. محل ملاقات‌های مشکوک.

هتل اوین (HOTEL EVIN): نام یک مهمانخانه پنج ستاره ارزان که فعالیت آموزشی هم می‌کند. جایی که رفتن به آن به اختیار دیگران است و بیرون آمدن از آن با شانس و اقبال. جایی که عرب نی انداخت. پیچ توبه. دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. سازمان تأمین اعتبار.

هجوم (HOJOOM): حمله. کاری که نیروهای خودسر با برنامه‌ریزی قبلی انجام می‌دهند و پس از پایان عملیات آن را محکوم می‌کنند. نحوه کار: در مرحله اول گروهی موتور سوار تصادفاً در جایی اجتماع می‌کنند. در مرحله دوم به صورت ناگهانی و تصادفی و به صورت همزمان احساس وظیفه می‌کنند. در مرحله سوم در نهایت وظیفه‌شناسی با کشیدن فریادهای بلند و در دست گرفتن چوب‌هایی که تصادفاً در دست آنان قرار گرفته است به گروهی که نشسته یا خوابیده‌اند حمله می‌کنند. در مرحله چهارم هر کسی هر کسی را که دید کتک می‌زند. در مرحله پنجم نیروهای خشونت‌طلب موتورسوار

دور هم جمع می‌شوند و زار زار گریه می‌کنند. در مرحله ششم کسانی که کتک خورده‌اند، زندانی می‌شوند و کسانی که کتک زده‌اند می‌روند به خانه‌شان.

هدف (HADAF): نشانه. قصد. جمع: اهداف. چند مثال برای هدف: نابودی استکبار، مبارزه با تروریست‌های اقتصادی، مبارزه با ضد انقلاب. در اکثر کشورهای جهان سوم اول چیزی اتفاق می‌افتد بعداً اعلام می‌شود که این اتفاق جزو اهداف بوده است.

هذیان (HAZYAN): مجموعه‌ای از کلمات که به صورت بی‌نظم گفته شود و ناشی از اختلالات جسمی و روانی باشد. نوعی سخنرانی و نطق. به ارومیه مراجعه شود.

هرج و مرج (HARJ-O-MARJ): مدینه فاضله آرمان‌گرایان. محل شکوفایی استعداد خشونت‌طلبان.

هر را از بر تشخیص ندادن

(HER RA AZ BERR TASHKIHIS

(NADADAN): نحوه برخورد مسئول مربوطه با موضوعات اساسی. شرط لازم برای استخدام کارکنان در بعضی مؤسسات. نظر مردم نسبت به سخنران محترم.

هرگز (HARGEZ): اصطلاحی که در ایام جوانی زیاد مورد استفاده قرار

می گویند. همه را بر اساس یک آهنگ رهبری و هماهنگ کردن.

همبرگر (HAMBERGER): نوعی ساندویچ گرد که در آن گوشت، خیارشور، گوجه فرنگی و کاهو بگذارند و به سرعت ببلعند. همبرگر هم گفته شده است.

همبستگی (HAMBASTEGI): به همدیگر بستگی داشتن. همه چیز را به یک جا بستن. همه را به همدیگر بستن. رابطه مأموری که با دستبند به متهم بسته شده است با او. به مجموعه آدم‌هایی که با زنجیر به همدیگر بسته شده‌اند می گویند.

همزیستی (HAMZISTI): با هم زندگی کردن. همزیستی مسالمت آمیز: رابطه دو کشوری که در حال جمع آوری اطلاعات و اسلحه علیه همدیگر هستند.

همشیره (HAMSHIREH): دو معنای که با همدیگر شیره می کشند. به خواهر هم گفته شده است.

همیشه (HAMISHEH): نگاه کنید به هرگز. دائم، مدام، همواره، یک قید زمانی که هر چه سن افراد بالاتر می رود کمتر از آن استفاده می کنند. مثال: «همیشه با هم دوست خواهیم ماند.» «همیشه این راه را ادامه خواهیم داد.»

هندبال (HANDBALL): نوعی فوتبال

می گیرد و باعث زیانهای مالی، روحی، روانی فراوان می شود. مثال: «بی تو، هرگز.»

هزار (HEZAR): عددی به میزان ده صدتا (۱۰۰۰). عددی که برای اشاره به فراوانی استفاده می شود. هزاران تن از مردم یعنی ۲۳۴ نفر از مردم. هزار پا: موجودی که ۲۲ پا دارد. هزار لا: قسمت سوم معده حیوانات نشخوارکننده که احتمالاً ۳۷ لایه دارد. هزار تو: راهرویی که احتمالاً ۱۶ پیچ دارد.

هشت الهفت (HASHALHAFT): وضع موجود. شیر تو شیر.

هفت خط (HAFT KHAT): کسی که مدعی است هیچ خطی ندارد و مستقل است. کسی که رسالت بر عهده دارد.

هلاکت (HALAKAT): نحوه مرگ مخالفان سیاسی. آخرین فحشی که به یک جسد می توان داد.

هلو (HOOLOO): نوعی میوه غربزده مرفه بی درد که سابقه منکراتی دارد.

هماهنگی (HAMAHANGI): همراهی. عملی که جهت حفظ وحدت انجام دهند. در سازمانهای اداری ایران به هر نوع سازماندهی، تصمیم گیری، برنامه ریزی، عملیات، سازندگی، تولید، اخراج و استخدام هماهنگی

که بازیگران آن دائماً هند می‌کنند.
هندل (HENDEL): استارت جوامع سنتی و عقب مانده.

هنرپیشه (HONARPISHEH):

هنرمند. کسی که شغلش هنر است. بازیگر. بازیگر سینما. کسی که احساس خوش تیپی می‌کند. کسی که در خیابان آنقدر به شما خیره می‌شود که به او سلام کنید. موجودی که محتوایش در فیلم جا مانده و شکلش را در خیابان می‌شود دید. شرم‌آور است! آدم اینقدر به مردم توهین می‌کند، به خدا اصلاً فاطمه معتمد آریا و رضا کیانیان و خسرو شکیبایی و رامبد جوان اینطوری نیستند. معذرت می‌خواهم، ببخشید.

هنرمند (HONARMAND): کسی که از دور بسیار جذاب است. مثال: از دور دل می‌برد از نزدیک زهره. دارای هنر. باهنر. یک نوع محمدرضا. کسی که اثر هنری تولید می‌کند.

هواپیما (HAVAPAYMA): طیاره، یک وسیله عظیم مسافرت هوایی، آتروپلان، همواره تأخیر نماید. جهت گفت‌وگوی تمدنها استفاده می‌شود. جهت سقوط کردن در اطراف اصفهان و دزدیدن اختراع شده است.

هواخواه (HAVA KHAH): طرفدار. کسانی که موظفند از کسی که دوست

دارند آنقدر تعریف و تمجید کنند تا کلیه صفات خوبش را از دست بدهد. شیفته. کسی که از دور عاشق شده و وقتی به او می‌رسد زبانش بند می‌آید. علائم هواخواه بودن: غش کردن، بند آمدن زبان، نامه فرستادن، امضاء گرفتن، گل فرستادن، کف زدن، کف کردن، هورا کشیدن.

هوای نفس (HAVA-YE-NAFS): یک نوع احساس درونی که همه دارند اما فقط بعضی به داشتن آن متهم می‌شوند.

هیئت منصفه (HEYAT-E-MONSEFEH): یک نوع هیئت جمعی که قرار بود انصاف داشته باشند. در برخی مناطق آفریقا در ده‌هزار سال پیش، از شاکیان و مجرمان در آن استفاده شده. یک اجتماع منحل شده. جمع منقرض شده. کشک. جمع قهرویان.

هیپی (HIPI): نوعی موجود انسانی که ریش و مو را بلند کند و لباس پاره بپوشد و هر کار دلش بخواهد بکند. این موجودات سال‌ها پیش منقرض شدند. درویش مدرن و رپ سابق.

هیستری (HISTRY): یک بیماری روانی که در جهت دستیابی به اهداف جمعی در شرایط بحرانی و انقلابی بخصوص برای نابود کردن آدم‌ها و کشورهای که در دسترس نیستند، مفید است.

ی

تلویزیونی ناخودآگاه برزبان جاری می‌شود.

یخه (YAKHEH): یقه، محلی در پیراهن که روی گلو قرار دارد و در هنگام حمله، خشونت طلبان آن را می‌گیرند و بعد مشت می‌زنند. یقه سفید: کسی که تازه یکروز است که پیراهن سفیدش را پوشیده و ضمناً تکنوکرات و بوروکرات است. یقه چرکین: کسی که یقه‌اش به دلیل اینکه طرفدار سوسیالیسم و عدالت اجتماعی است کثیف شده.

یقین (YAGHIN): علم و اطلاع قطعی. احساسی که افراد قبل از مطالعه و

یادگاری (YADEGARI): چیزی که به عنوان هدیه به کسی بدهند و دائماً در مورد آن صحبت کنند تا او هم وادار شود چیزی هدیه بدهد. مال بد بیخ ریش صاحبش: جمله‌ای که در هنگام پس دادن هدیه یادگاری بگویند.

یارو (YAROO): یار سابق.

یاوه‌گویان (YAVEH GOOYAN):

کسانی که حرف‌هایی را که ما دوست نداریم می‌زنند. مخالفان، معاندان، دشمنان.

یخ (YAKH): آبی که از شدت سردی سخت شده باشد. یخ کنی: عبارتی که پس از تماشای میان پرده‌های طنز

برود. اینطور بودن در شرایطی که آدم راه دیگری ندارد و بلد نیست از عقلش استفاده کند، مفید است.

یکه تاز (YEKKEH TAZ): سوارکاری که در میدانی که هیچ اسب دیگری وجود ندارد به تنهایی مسابقه می دهد و برنده می شود.

یویو (YOYO): یک اسباب بازی کودکانه. آسانسور اولیه.

تحصیل و تحقیق پیدا می کنند. وجود آن برای اداره هماهنگ یک گروه ضروری است. از لوازم قطعی فاشیسم است.

یکدنده (YEKDANDEH): لجوج. سرسخت. موجودی که فقط یک دنده دارد. موجودی که می ایستد و پایش را فشار می دهد و حرفش را آنقدر تکرار می کند که حوصله دیگران سر

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

قیمت ۷۵۰ تومان